

خطبه‌های ماندگار

یک گروه داخلی که جز: وزارت اطلاعات هم باشند، هر چه هم حالا فرض کنید که متعصب باشند و بنای این کار را داشته باشند، در سطوحی از وزارت اطلاعات که اهل تحلیل‌اند، امکان ندارد دستت به چنین قتل‌هایی بزنند. این افرادی که کشته شدند، بعضی‌ها را ما از نزدیک می‌شناختیم. اینها کسانی نبودند که یک نظام، اگر بخواهد اهل این حرف‌ها باشد، سراغ اینها برود. اگر نظام جمهوری اسلامی اهل دشمن‌کشی است، دشمنان خودش را می‌کشد؛ چرا سراغ فروهر و عیالش برود؟! مرحوم فروهر، قبل از انقلاب دوست ما بود؛ اول انقلاب همکار ما بود؛ بعد از پدیدآمدن این فتنه‌های سال ۶۰ دشمن ما شد؛ اما دشمن بی‌خطر و بی‌ضرر... ایشان معروفیتی در میان مردم نداشت؛ نفوذی نداشت؛ دشمن بی‌خطری بود؛ انصافاً آدم ناچیزی هم نبود. البته ما دشمنانی هم داریم که انصافاً نجیب نیستند؛ اما مرحوم فروهر و مخصوصاً عیالش نه؛ آدم‌های ناچیزی نبودند. حالا شما فکر کنید، کسی که مثل فروهر را می‌کشد، آیا می‌تواند دوست نظام باشد؟! می‌تواند برای نظام کار کند؟! چنین چیزی معقول است؟!»

خطبه‌های مهم دهم ۸۰

اما از دیگر خطبه‌های مهم نماز جمعه در تاریخ جمهوری اسلامی، خطبه‌های نماز جمعه آیت‌الله خامنه‌ای در ۲۹ خرداد ۸۸ است. یک هفته بعد از برگزاری انتخابات پرسروصدای ریاست‌جمهوری در سال ۸۸، مقام معظم رهبری که در این سال‌ها دیگر به تناوب در تریبون نماز جمعه حاضر می‌شوند، مباحث مهمی درباره انتخابات ریاست‌جمهوری آن سال مطرح می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای در آن خطبه‌ها چنین می‌گویند: «آقای هاشمی را همه می‌شناسند. من شناختم را ایشان مربوط به بعد از انقلاب و مسئولیت‌های بعد از انقلاب نیست؛ من از سال ۱۳۳۶– یعنی ۵۲ سال قبل – ایشان را از نزدیک می‌شناسم.

آقای هاشمی از اصلی‌ترین افراد نهضت در دوران مبارزات بود؛ از مبارزین جدی و پیکسر قبل از انقلاب بود؛ بعد از پیروزی انقلاب از مؤثرترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی در کنار امام بود؛ بعد از رحلت امام هم در کنار رهبری تا امروز. این مرد بارها تا مرز شهادت پیش رفته. قبل از انقلاب اموال خودش را صرف انقلاب می‌کرد و به مبارزین می‌داد. اینها را جوان‌ها خوب است بدانند. بعد از انقلاب ایشان مسئولیت‌های زیادی داشت: هشت سال رئیس‌جمهور بود؛ قبلش رئیس مجلس بود؛ بعد مسئولیت‌های دیگری داشت. در طول این مدت هیچ موردی را سراغ نداریم که ایشان برای خودش از انقلاب یک اندوخته‌ای درست کرده باشد. اینها یک حقایقی است؛ اینها را باید دانست. در حساس‌ترین مقاطع ایشان در خدمت انقلاب و نظام بوده. من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف‌نظر داریم، که طبیعی هم هست؛ ولی مردم نباید دچار توهم بشوند. چیز دیگری فکر نکنند. البته بین ایشان و بین آقای رئیس‌جمهور از همان انتخاب سال ۸۴ تا امروز اختلاف‌نظر بود، الان هم هست؛ هم در زمینه مسائل خارجی اختلاف‌نظر دارند، هم در زمینه نحوه اجرای عدالت اجتماعی اختلاف‌نظر دارند، هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف‌نظر دارند.»

خطبه احمد جنتی در بهمن ۸۹

آیت‌الله احمد جنتی، ازجمله چهره‌هایی است که حکم اقامه نمازهای جمعه را از مقام معظم رهبری دریافت کرده است. یکی از خطبه‌های مهم او، خطبه بیست‌ونهم بهمن‌ماه سال ۸۹ اوست؛ خطبه‌ای که بعد از آن، دوره محصوران آغاز می‌شود. احمد جنتی در آن خطبه در این‌ باره با توصیه به دستگاه قضا چنین می‌گوید: «اینکه برخی دوستان محاکمه سران فتنه را تقاضا می‌کنند، جز مصلحت‌اندیشی قوه قضائیه است. کاری که قوه قضائیه می‌تواند انجام دهد و من فکر می‌کنم که در اندیشه است که انجام بدهد، این است که ارتباط اینها را به‌کلی از مردم قطع کند. در خانه آنها باید بسته شود، رفت‌وآمدهایشان محدود شود، نتوانند پیام بدهند و پیام بگیرند و تلفن و اینترنت آنها باید قطع شود و در خانه خود باید زندانی شوند».

در آین سال‌ها و در غیاب هاشمی، در کنار سیداحمد خاتمی، احمد جنتی، موحدی‌کرمانی، امامی کاشانی، کاظم صدیقی هم به عنوان خطیب اضافه شده است. نمازهای جمعه مانند گذشته بعد از ۳۶ سال از مرگ آیت‌الله طالقانی اکنون با این چهره‌ها در حیاط دانشگاه تهران و مصلای امام خمینی (ره) برگزار می‌شود.

politics@sharghdaily.ir

مسعود کاظمی: امروز سالمرگ کسی است که پادشاه یک کشور بود؛ اما درعین‌حال آنچه بیش از همه درباره شخصیتش می‌توان گفت، تنهایی‌اش بود.

«...امیدوارم که دولت بتواند هم به جبران گذشته و هم در پایه‌گذاری آینده موفق شود. این سفر بستگی به حالت من دارد و درحال‌حاضر دقیقاً نمی‌توانم آن را تعیین کنم». این آخرین جملات محمدرضا پهلوی در خاک ایران بود که در ۲۶ دی ۱۳۵۷ در فرودگاه مهرآباد بر زبان آورد. سفری که در پی آن بازگشتی نبود و خبر آن به‌سرعت در ایران و جهان پیچید و در میان شادی و هلهله مردم، زیر عنوان «شاه رفت»، تیر اصلی روزنامه‌های عصر تهران شد. محمدرضا پهلوی پس از خروج از کشور به مصر رفت و انور سادات، رئیس‌جمهوری مصر، در «اسوان» به‌صورت رسمی از او استقبال کرد. سادات، میهمان ایرانی خود را به هتلی در یک جزیره مصنوعی در میانه رود نیل انتقال داد. از دوم بهمن مدتی را در مراکش میهمان پادشاه وقت آن کشور بود. ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ به باهاما رفت؛ اما روایت او برای مدت کوتاهی و به‌عنوان گردشگر صادر شده بود. تلاش‌های شاه مخلوع برای گرفتن پانهدگی از انگلستان بی‌نتیجه ماند؛ ۲۰ خرداد همان سال به مکزیک رفت. بیماری او هر روز شدت می‌گرفت؛ اما او بیماری واقعی خود را از پزشکان مکزیکی پنهان می‌کرد. با شدت‌یافتن بیماری توانست اجازه ورود به آمریکا را به دست بیاورد. محمدرضا پهلوی ۳۰ مهر به آمریکا رفت و برای درمان پزشکی در بیمارستان نیویورک بستری شد. شاه فراری ایران بعد از خروج از بیمارستان نخست در ۱۱ آذر به مرکز پزشکی ویلفورد‌هال در پایگاه نیروی هوایی لانکند در نکارس و پس از آن در ۲۴ آذر به پاناما و در سوم فروردین ۱۳۵۹ به مصر رفت و در نهایت انور سادات به او پانهدگی داد. سرطان او پیشرفت بیشتری کرده بود و به پایان نزدیک‌تر می‌شد؛ سرانجام در ساعت ۹:۴۵ پنجم مرداد ۱۳۵۹، محمدرضا پهلوی در ۶۱ سالگی در قاهره درگذشت. سیدطالب رفاهی، روحانی شیعۀ عراقی و از مؤسسان حزب الدعوة عراق، بر جنازه او نماز خواند و پس از تشییع رسمی از سوی دولت مصر، در مسجد الرفاعی قاهره دفن شد. این روایتی کوتاه از آخرین روزهای کسی بود که پس از انقلاب اسلامی ایران از کشورش گریخت و دیگر حتی شریکان سیاسی سابق هم به استقبالش نمی‌آمدند. در واقع او تنها مأمده بود؛ اما تنهایی‌اش مختص روزهای آخر نبود. محمدرضا در زندگی‌اش نیز دوستان زیادی نداشت، بسیاری به‌دلیل جایگاهش به او نزدیک می‌شدند؛ اما شاید فقط دو نفر بودند که توانستند دوست و معتمد او باشند؛ حسین فردوست و امیر اسدالله علم. اگر بخواهیم از زندگی خصوصی آخرین شاه ایران بیشتر و بهتر بدانیم، باید به خاطرات این دو نفر مراجعه کنیم.

محمدرضا پهلوی از نگاه رفیق گرمابه و گلستان

ارتشبد حسین فردوست، دوست کودکی، همدرس و رئیس دفتر ویژه بازرسی محمدرضا پهلوی؛ یکی از برجسته‌ترین و مؤثرترین چهره‌های سیاسی– اطلاعاتی در حکومت پهلوی بود. فردوست از کودکی به‌عنوان دانش‌آموز دبستان نظام وارد کلاس مخصوصی شد که رضاخان برای ولیعهدش، محمدرضا، ترتیب داده بود. از آنجایی که رضاخان ترجیح می‌داد در کنار فرزندش دوست و به‌هم‌زی درس‌خوانی حضور داشته باشد، فردوست را زیر نظر گرفت و او را وارد دربار کرد. به همین دلیل فردوست از کودکی نزدیک‌ترین دوست محمدرضا و محرم اسرار او شد. با سفر محمدرضا به لوزان سوئیس برای تحصیل در کالج «لهروزه» فردوست به خرج دربار همراه او شد و در آن سال‌ها نزدیک‌ترین فرد به شاه آینده ایران باقی ماند؛ در آن سال‌ها رابطه این دو عمیق شد. پس از آغاز پادشاهی محمدرضا، فردوست همچنان در کنارش نبود و این رابطه چنان بود که شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم»، تنها کسی را که دوست خود معرفی کرد، فردوست بود: «در آن موقع دوست صمیمی من پسری بود به نام حسین فردوست که پدرش ستوان ارتش بود. حسین در دوران تحصیل در سوئیس با من هم‌درس بود و بعد هم با درجه سربهنگی سمت استاد دانشکده افسری را عهده‌داری می‌کند و فعلاً در گارد شاهنشاهی مشغول انجام وظیفه است». گفته می‌شود فردوست نه‌فقط صمیمی‌ترین دوست شاه، بلکه تنها کسی بود که با شاه و ملکه بر سر یک میز غذا می‌خورد. رفتار فردوست در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی ایران، شایعاتی را درباره او بر سر زبان‌ها انداخت. نقل‌ها درباره فردوست در دوران پس از انقلاب بسیار است و متناقض؛ از جمله گفته می‌شود پس از انقلاب به‌صورت پنهانی در ایران زندگی می‌کرد و سرانجام در آبان ۱۳۶۲ دستگیر شد و اردیبهشت ۱۳۶۶ در حالی‌که چهار سال در بازداشت به سر می‌برد و به نگارش کتاب خاطرات خود می‌پرداخت، بر اثر سکته قلبی درگذشت. در بهشت زهرا دفن شد. شاید به همین دلایل است که گفتار فردوست درباره محمدرضا بیش از بسیاری دیگر معتبر است. حسین فردوست در خاطرات خود درباره هم‌کلاسی‌اش می‌گوید: «محمدرضا در ریاضیات بسیار ضعیف بود و اصولاً حوصله فکرکردن نداشت. او از همان کودکی اهل تفکر عمیق و همه‌جانبه نبود. زود خسته می‌شد و بیشتر علاقه داشت پیشنهادات را بپذیرد». او در بخش دیگری از خاطراتش درباره روابط دوران کودکی‌با محمدرضا می‌نویسد: «نکته قابل ذکر دیگر درباره روحیات ولیعهد این است که او طی دوره شش‌ساله دبستان نظام در کلاس مخصوص، به شاگردان آرای ظلم می‌کرد و به‌خصوص بعضی‌ها را خیلی آزار می‌داد. هر روز نوبت یک نفر بود که آزار

ببیند؛ ولی هیچ‌گاه مرا اذیت نکرد و همواره با من صمیمی بود». فردوست در صفحه ۴۰ از جلد اول کتاب خاطرات خود درباره دوران تحصیل در لوزان نوشته است: «در مدرسه یک محصل مصری بود که زور و بازویی داشت و مشت‌زن خوبی بود و دنبال حریف می‌گشت. بعضی وقت‌ها که دختری در اتاق بود، ولیعهد می‌خواست برای دخترک خودنمایی کند؛ ازاین‌رو، برای مصری شاخ و شانه می‌کشید که حریت منم. ناگهان به جان هم می‌افتادند و طوری یکدیگر را می‌زدند که برای پانسمان به بهداری انتقال می‌یافتند و هر روز همین بساط بود و فردای آن روز تا محمدرضا پیدا می‌شد، بچه‌ها سروس‌ها می‌کردند که برنده مصری است، او هم مجدداً می‌پرد و مشت می‌خورد». یکی از پررنگ‌ترین بخش‌های خاطرات فردوست از شاه، به روابط متعدد و افسارگسیخته محمدرضا با زنان اشاره می‌کند. او در صفحه ۴۸ خاطرات خود می‌نویسد: «دکستر نفیسی (پیشکار محمدرضا در سوئیس) کلفتی داشت که این کلفت دختری داشت که توجه محمدرضا را به خودش جلب کرده بود و غالباً به من می‌گفت چقدر دلم می‌خواهد او را بغل کنم! محمدرضا همیشه به من می‌گفت که این مسئله برایم عهده شده است». بنابر نقل قول فردوست در مدرسه لهروزه، حدود ۴۰ کلفت کار می‌کردند، یکی از آنها که از همه زیباتر و جذاب‌تر بوده توجه محمدرضا را جلب می‌کند که با کمک «ارنست پرون» (دوست محمدرضا که با او به تهران آمد) موفق می‌شود او را به اتاق خود بیاورد. ارتباط جنسی محمدرضا با آن دختر سرانجام به آنجا کشید که دخترک ادعا می‌کند که آستن شده است. محمدرضا در برخورد با این مشکل فردوست را به کمک می‌طلبید، چون نمی‌خواهد پدرش را نفیسی از این ماجرا خبردار شوند. فردوست نیز پیشنهاد می‌کند که این مشکل را با پول حل کند. فردوست در صفحه ۴۹ و ۵۰ خاطراتش می‌گوید: «معتقد نبودم که چنین مسئله‌ای باشد، چون مسلماً برای آن دختر هم‌خوانگی مسئله‌ای نبود و روشن بود که اگر علت خاصی نداشت می‌توانست جلوگیری کند و در ادامه می‌گوید

از آن دختر خواسته است که خود مسئله را حل کند و دخترک نیز می‌گوید اگر مدیر بفهمد مرا اخراج می‌کند و بی‌کار می‌مانم و دوم اینکه باید کوتاه‌کنم و ادعا می‌کند که پنج هزار فرانک پول لازم دارد که این پول در آن موقع پول زیادی بوده است. حقوق ماهیانه دخترک شاید ۱۵۰ فرانک بیشتر نبوده است و محمدرضا سرانجام این پول را برای او فراهم می‌کند». فردوست درباره اولین ازدواج محمدرضا چنین می‌نویسد: «ازدواج محمدرضا با فوزیه سابقه بررسی نداشت. من که هر روز در بطن جریانات دربار بودم، هیچ اطلاعی نداشتم، تا اینکه یک روز محمدرضا به من گفت هیچ می‌دانی چه خبر است؟ پدرم تصمیم گرفته که من با خواهرملک فاروق ازدواج کنم! خلاصه، مسئله یکی، دوروزه مطرح شد و احتمالاً شاید برای خود رضاخان نیز طرف یکی دو هفته اخیر طرح شده بود... در آن زمان، زندگی خصوصی محمدرضا خیلی محدود بود و ساعات فراغت من، و گاه پرون، در کنار او بودیم». فردوست در صفحه ۱۹۴ خاطراتش درباره جدایی محمدرضا و فوزیه می‌نویسد: «... زندگی فوزیه در دربار ادامه یافت تا اینکه سیاست انگلیس عوض شد و جدایی محمدرضا و فوزیه در دستور کارشان قرار گرفت... دلیل آن را نمی‌دانم، ولی می‌توانم حدس بزنم که در آن روزها به دلیل فساد ملوک فاروق، انگلیس طرح برکناری او را آماده کردند و می‌خواستند با جدایی محمدرضا و فوزیه مسائل دو کشور را از هم جدا کنند و احیاناً خطری سلطنت محمدرضا را تهدید نکند که ارنست پرون در جدایی فوزیه نقش اصلی داشت». فردوست درباره نحوه آشنایی شاه با همسر سوم خود فرح می‌نویسد: «پدر فرح پهلوی یک افسر جوان فارغ‌التحصیل سن‌سیپر فرانسه بود که در درجه سروانی به مرض سل درگذشت. مادر فرح پس از فوت شوهر ازدواج نکرد و با برادرش زندگی می‌کرد. چون فریده فقیر بود در خانه برادرش کار می‌کرد و برادرش به نام قطبی زندگی او را تأمین می‌کرد. فریده تنها فرزند خود به نام فرح را به همراه داشت که قطبی خرج او را هم می‌داد... قطبی، فرح را به پاریس فرستاد و

سیاست

مروری بر خاطرات حسین فردوست و اسدالله علم به بهانه سالمرگ محمدرضا پهلوی

شاه‌به‌روایت‌اندک‌دوستانش



او در دانشکده هنرهای زیبا به تحصیل پرداخت، ولی قطبی از عهده هنرنه او برنیامد. در آن زمان فرح که دختر فقیری بود تمایلات چپ و کمونیستی داشت و با تعدادی دانشجو رقابت داشت که یکی از آنها لایلا امیری‌ارجمند بود. فرح از فرط استیصال برای کمک حریف می‌گشت. بعضی وقت‌ها که دختری در اتاق نتواند در پاریس تحصیل و زندگی کند، در حصارک ویلایی بود که اردشیر زاهدی با تعدادی از رفقای جوانش منظر شکار دخترها و زن‌ها می‌نشستند و هر مراجعه‌کننده از جنس مؤنث اگر موردپسند زاهدی بود بلافاصله به اتاق خواب می‌رفتند. لابد زاهدی از این دختر خوشش نیامده بود که به محمدرضا تلفن می‌زند که دختری اینجا آمده و اگر اجازه دهید او را بیاورم. محمدرضا می‌پذیرد و بدون تحقیق قبلی که او کیست و چه‌کاره است، او را به فرودگاه می‌برد و در هوایما به او پیشنهاد ازدواج می‌کند. فرح بلافاصله قبول می‌کند.» آنچه حسین فردوست به سبب نزدیکی، محمدرضا نقل کرده بیشتر حول‌وحوش مسائل شخصی اوست. فردوست هیچ‌گاه جایگاه برجسته‌ای در دربار و حکومت مانند نخست‌وزیری و وزارت در اختیار نگرفت. او تا پیروزی انقلاب یار و همراه محمدرضا و البته عنصر پشت پرده او بود.

روایت علم از پادشاهی

«شاه از هر آنچه مطالعه است متفر است». این تصویری است که اسدالله علم از محمدرضا ارائه می‌دهد. اسدالله علم متولد مرداد ۱۲۹۸ در بیرجند، یکی از مهم‌ترین چهره‌های سیاسی دوران محمدرضا پهلوی، وزیر دربار و نخست‌وزیر ایران بوده است. او ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در آمریکا درگذشت. علم پس از عزل علی امینی از مقام نخست‌وزیری، در تیر ۱۳۴۱ مأمور شد عهده‌دار این سمت بود. او در آبان ۱۳۴۵ به وزارت دربار منصوب شد و از نزدیک‌ترین افراد به محمدرضا و بسیار مورد اعتماد او بود. خرداد ۱۳۵۶ علم تلاش کرد جلوی مبادله قرارداد تقسیم آب رودخانه هیرمند را میان ایران و افغانستان بگیرد و دراین‌باره مستقیم از شاه تقاضا کرد اما تلاش‌هایش به جایی نرسید و قرارداد مبادله شد. علم این قرارداد را خیانت به ایران می‌دانست، به‌صورتی‌که در یادداشت‌های خود نوشته است: «مثل این است که یک قطعه از گوشت تن مرا برده‌اند و پیش چشم من جلوی سگ انداخته‌اند». این مسئله باعث کدورت شدید علم شد و به‌گونه‌ای به فکر استعفا از وزارت دربار افتاد. این اتفاق و شرایط وخیم بیماری او باعث شد که ازاین‌پس دیگر دل و دماغ کار نداشته باشد. این تغییر از یادداشت‌های

-

حسین فردوست: ازدواج محمدرضا با فوزیه سابقه بررسی نداشت.

من که هر روز در بطن جریانات،

دربار بودم، هیچ اطلاعی نداشتم.

تا اینکه یک روز محمدرضا به من

گفت هیچ می‌دانی چه خبر است؟

پدرم تصمیم گرفته که من با خواهر

ملک فاروق ازدواج کنم! خلاصه،

مسئله یکی، دوروزه مطرح شد و

احتمالاً شاید برای خود رضاخان نیز

طرف یکی دو هفته اخیر طرح شده

بود... در آن زمان، زندگی خصوصی

محمدرضا خیلی محدود بود و

ساعات فراغت من، و گاه پرون، در

کنار او بودیم

-

کرد اما تلاش‌هایش به جایی نرسید و قرارداد مبادله شد. علم این قرارداد را خیانت به ایران می‌دانست، به‌صورتی‌که در یادداشت‌های خود نوشته است: «مثل این است که یک قطعه از گوشت تن مرا برده‌اند و پیش چشم من جلوی سگ انداخته‌اند». این مسئله باعث کدورت شدید علم شد و به‌گونه‌ای به فکر استعفا از وزارت دربار افتاد. این اتفاق و شرایط وخیم بیماری او باعث شد که ازاین‌پس دیگر دل و دماغ کار نداشته باشد. این تغییر از یادداشت‌های

او مشهود است. علم برای معالجه بیماری سرطان خون در ۲۹ تیر ۱۳۵۶ کشور را ترک کرد. ۱۳ مرداد ۱۳۵۶ هنگامی که دوران نقاهت را در جنوب فرانسه سپری می‌کرد، شاه تلفنی از او خواست استعفا دهد و به جای او امیرعباس هویدا به وزارت دربار منصوب شد؛ این موضوع باعث شگفتی علم شد. در اسفند ۱۳۵۶، نامه‌ای مفصل به شاه نوشت و در آن بسیار صریح درباره وخامت اوضاع کشور به شاه هشدار داد و گفت اگر شاه دست‌روی‌دست بگذارد، باید در انتظار آشوب‌های بزرگ‌تری باشد. شاه درباره این نامه به هویدا گفته بود: «علم مشاعرش را از دست داده است». اسدالله علم در کتاب خاطراتش می‌نویسد: «در روز هفتم آبان سال ۱۳۵۰، به خدمت شاه می‌رود. در لایه‌لای گفت‌وگوهایی که آن روز شاه و علم با هم داشتند شاه به علم می‌گوید امروز روز شهادت حضرت علی(ع) است و به‌طوری‌که می‌بینی کراوات سیاه بسته‌ام نه‌فقط به منظور رعایت ظاهر امر، بلکه به دلیل ایمان عمیقی که به خداوند و امامانش دارم. بسیار احساس تسکین‌دهنده‌ای است، هر چند نمی‌توانم برای تو توضیح بدهم که چرا؟» البته محمدرضا خود هم به نوعی توهماتی در زمینه برگزیده‌شدنش داشت. محمدرضا در مصاحبه معروف با اوربانا فلاچی، خبرنگار ایتالیایی، می‌گوید: «برای من حادثه‌ای پیش آمد. من روی صخره‌ای افتادم و امام زمان مرا نجات داد. او خودش را بین من و صخره (حایل) کرد. می‌دانم چون او را دیدم، او را دیدم، او را به رأی‌العین دیدم، نه در رؤیا. حقیقت مطلق، آیا متوجه منظور می‌شوید؟ من تنها کسی بودم که او را دیدم... هیچ کس دیگر نمی‌توانست او را ببیند غیر از من. چون... اوه، متأسفم که شما آن را درک نمی‌کنید». محمدرضا در ادامه همان گفت‌وگو می‌گوید: «حقیقت این است که من ازطرف خدا برگزیده شده‌ام تا مأموریتی را انجام دهم...». علم در خاطراتش محمدرضا را فردی معرفی می‌کند که نظراتش به‌سرعت تغییر می‌کرد. او در خاطرات روز یکشنبه ۴ خرداد ۱۳۴۸، می‌نویسد: «... چند واسطت برای چند بیچاره کردم. نسبت به یکی دل‌شاهشاه سوخت. با تلفن از نخست‌وزیر جریان را سؤال فرمودند. او چیزی علیه گفت و نظر شاه را تغییر داد، به‌طوری‌که واسطت من تأثیر نکرد. باری قدری فکر کردم که حکومت فردی واقعاً شدید است و منطقی نیست. درست است که این شاه عادل و مرد خداست ولی یک گزارش غلط نظر او را تغییر می‌دهد...». در بخشی از یادداشت‌های علم ادبیات محمدرضا و کینه او به مصدق فاش می‌شود. علم در خاطرات پنجم ۱۳۵۲، می‌نویسد: «صبح شرفیاب شدم... عرض کردم فردا یکشنبه را که برای دادن جام تختی به آریامهر به کلوب شاهنشاهی قرار است تشریف ببرید، گارد عرض می‌کند آنجا بلطی فروخته شده، کنترلی نداریم و بهتر است شاهنشاه تشریف نبرند. فرمودند گارد که خورده! مگر من مصدق‌السلطنه هستم که از زیر پتو بخواهم حکومت کنم؟ عرض کردم مسعودی عرض می‌کند، فردا به مناسبت عید فطر سفرای عرب انتظار دارند شاهنشاه اظهار مرحمتی به آنها بفرمایند. فرمودند مسعودی (مدیر روزنامه اطلاعات) که خورده!» علم در خاطرات یکشنبه اول تیر ۵۴، به یکی از خصوصیات رفتاری محمدرضا اشاره می‌کند: «صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را از قدری متفکر دیدم. خوشحال نبودند. انگشتان شاهنشاه دائماً روی میز، به میز می‌کوبید. وقتی می‌خواهند تصمیم شدید بگیرند با انگشت سیابه محکم روی میز می‌زنند. وقتی ناراحتی دارند با همه انگشتان دائماً روی میز می‌زنند و وقتی زل ناراحتی دارند موهای آبروی مبارک را می‌کنند». بعد این چنین درباره محمدرضا بسیار زیاد است که باید به خاطرات فردوست و علم مراجعه کرد. آنچه مسلم است، محمدرضا پهلوی، آخرین شاه ایران، در مصر و در تنهایی مرد؛ البته در طول زندگی در ایران هم چندان دوستان زیادی نداشت.

خبر

هاشمی‌رفسنجانی:

سطحی‌نگری در جامعه ایران جواب نمی‌دهد

● **روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام:** آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، در دیدار اعضای انجمن اندیشه و قلم، گفت: در طول تاریخ، تلاش‌های زیادی برای اصلاح زندگی انسان‌ها و به‌خصوص مسلمانان انجام شد که می‌توان گفت انقلابی که امام ارحل به کمک شاگردان مبارزشان و با همراهی مردم به پیروزی رساندند، اگر از انحراف مصون بماند، می‌تواند بسیار کارآمد باشد. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: برای اجرای تفکرات اسلامی، همراهی مردم از ضرورت‌هاست و تنها راه برای همراهی همیشگی مردم، آگاهی آنان است که در حال حاضر، وظیفه اندیشمندان و صاحبان قلم است. آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، با تأکید بر تازگی همیشگی اندیشه در جوامع بشری، آزاداندیشی را شرط تعمیق تحقیق و پژوهش و تأثیر آن در جامعه دانست و گفت: سطحی‌نگری در جامعه ایران که مردم و به‌خصوص جوانانی فکسور و آگاه دارد، جواب نمی‌دهد و باید با اطلاع‌رسانی مستند، مسائل و اهداف انقلاب را تشریح کرد که وظیفه همگانی و به‌ویژه اصحاب اندیشه و قلم است. آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، تفکر و اندیشه را از موضوعات مهم در مباحث مربوط به انسان دانست و گفت: عقل که پیامبر باطن است، مانند پیامبران که عقل ظاهر هستند، به انسان‌ها و در مسیر زندگی برای رسیدن به تکامل، راهنمایی و برای نجات از انحراف کمک می‌کند. ایشان عقل و همچنین قرآن را که معجزه خالده خداوندی است، دو سرمایه ارزشمند انسانی خواند و گفت: اگر انسان از همین دو چراغ برای رسیدن به مراحل تکامل بشری استفاده کند، به بیره‌ای نخواهد رفت.

ولایتی:

متناسب با بدعهدی آمریکا دست ایران نیز بسته نیست

● **تسنیم:** علی‌اکبر ولایتی، عضو هیات نظارت بر برجام، تأکید کرد: متناسب با بدعهدی‌ای که آمریکایی‌ها انجام می‌دهند، دست ایران نیز بسته نیست؛ اما باید این موضوع در هیات نظارت بر برجام به بحث و تبادل نظر گذاشته شود. رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام پس از دیدار با مشاور امنیت ملی نخست‌وزیر پاکستان در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه آیا قرار نیست هیات نظارت بر برجام نسبت به بدعهدی‌های غربی‌ها در اجرای برجام اقدام عملی داشته باشد، اظهار کرد: این موضوع به مشورت‌هایی که در هیات نظارت بر برجام صورت می‌گیرد، بستگی دارد. عضو هیات نظارت بر برجام افزود: برخی از اعضای ۵+۱ مثل روس‌ها از فریب‌کاری‌های آمریکایی‌ها سخن گفتند. آمریکایی‌ها در این موضوع به گونه‌ای عمل کرده‌اند که بعضی از اعضا فریب آنها را خورده‌اند. ولایتی یادآور شد: به عنوان مثال آنها این‌گونه القا کردند که ایرانی‌ها به سمتی می‌روند که برخلاف کارهای مربوط به استفاده صلح‌آمیز هسته‌ای است، اما معلوم شد که این حرف‌ها، فریب‌کاری و دروغ آمریکا بوده است. او درباره مسئله کشمیر نیز اظهار کرد: بعضی کارها از سوی عوامل سعودی برای وارونه‌جلوه‌دادن برخی امور انجام شده است، دولت هند نیز باید مراقب باشد تا به مسلمانان تعدی نکند. ولایتی افزود: برخلاف چیزی که عوامل سعودی جلوه دادند، بعضی افراطی‌ها کارهایی کردند. ما باید قائل به تفکیک بین کارهای افراطی و مظالمی که مأموران هندی انجام می‌دهند، باشیم. وی در پایان خاطرنشان کرد: سعودی‌ها این چنین جلوه می‌دهند که علیه شیعه در آنجا کارهایی انجام می‌شود که این مسئله اثبات‌شده نیست. معتقدم حقوق مسلمانان در کشمیر و دیگر نقاط جهان باید مثل دیگر آحاد ملت هند، رعایت شود.

دعوت نامه نوبت اول

مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده سال ۱۳۹۵

موسسه مالکین آکام شهر (غیر انتفاعی) ثبت شده به شماره ۷

در اداره ثبت شرکتهای شهرستان نور

بدین وسیله از کلیه اعضای محترم موسسه مالکین آکام شهر دعوت می گردد نظر به اینکه مجتتمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده نوبت اول در تاریخ ۱۳۹۵/۵/۲۱ ساعت ۴ بعد از ظهر روز پنج شنبه جهت عملکرد سال ۹۴ براساس ماده ۱۷ اساسنامه تشکیل می گردد. خواهشمند است در جلسه فوق‌الذکر شرکت نموده و یا وکیل و نماینده خود را با توجه به ماده ۲۱اصلاحیه اساسنامه و تبصره ۴و۶ ماده مذکور معرفی فرمایید(هر وکیل فقط می تواند ۲ موکل داشته باشد و میبایستی اصل وکالتنامه ارائه شود) ضمناً باطلاع می‌رساند جلسه با حضور ۵۰٪ +۱ رسمیت خواهد یافت.در صورت نرسیدن به حد نصاب تاریخ و محل جلسه نوبت دوم متعاقباً اعلام خواهد شد.

دستور جلسه:

۱-استماع گزارش هیئت مدیره

۲-استماع گزارش بازرس

۳- تصویب ترازنامه و عملکرد منتهی ۱۳۹۴/۱۲/۲۹

۴-انتخاب بازرسین و اعضای جدید هیئت مدیره

۵-تعیین روزنامه‌کثیرالانتشار موسسه

۶-سایر مواردی که در صلاحیت این مجمع می باشد.

آدرس محل برگزاری جلسه: سالن اجتماعات مجموعه آکام شهر واقع در آکام شهر

مازندران -ایزد شهر- شهر آکام شهر- تلفن: ۰۱۱۴۴۵۷۱۲۸۲ کدپستی۹۶۴۷۲۹۵۵۵۵